

سوت صورتی پریزاد مهربان

علی فرهادپور

عنوان کتاب: دخالت‌های آقای سوت

صورتی

نویسنده: انید بلایتون

مترجم: ترانه شیمی

ناشر: کتاب‌های کیمیا

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

تعداد صفحه: ۱۳۲ صفحه

بها: ۱۸۰۰ تومان



«دخالت‌های آقای سوت‌صورتی»، به نام داستان‌های بسیار کوتاهی است از انید بلایتون (Enid Blyton) که در یک مجموعه گرد آمده‌اند. بلایتون نویسنده‌ای انگلیسی است که در نیمه اول قرن بیستم زندگی کرده و فضای داستان‌های او در این مجموعه، از نظر فضا و شخصیت‌های فانتزی، به آثار هانس کریستین آندرسن نزدیک است. در آغاز اولین داستان که نامش هم «دخالت‌های آقای سوت‌صورتی» است، توصیفی از سوت‌صورتی می‌شود که نشان می‌دهد این شخصیت در ریشه‌شناسی عامیانه (popular etymology)، به عنوان یار و یاور مظلومان شناخته شده است. چنین شخصیت‌هایی در سراسر جهان، در باورها و داستان‌های مردمی بسیار دیده شده‌اند؛ مانند مهر-میترا، خضر، آه، ایلپا و ... آقای سوت‌صورتی یک نیمه‌پریزاد و نیمه انسان و جن است. در همه داستان‌های این مجموعه حضور دارد و به شکل‌های مختلف، به مردم کمک می‌کند.

داستان سوت‌صورتی با این پیش‌زمینه آغاز می‌شود و در ادامه، با شهری مواجه می‌شویم که یکی از مشکلات اساسی و شاید هم اساسی‌ترین مشکلش کم‌فروشی و تقلب زن و مردی فروشنده است. تویستی و همسرش به راحتی و به کزات سر مردم کلاه می‌گذارند و از کودک ۱۲ ساله تا مرد ۵۰ ساله، از تیر آزارشان در امان نیستند.

مردم به این آزارهای مالی و شخصیتی عادت کرده‌اند و نه امید به تغییر دارند و نه به یک منجی دل بستند. تا این که ناگهان سر و کله آقای سوت‌صورتی پیدا می‌شود و او هم نه برای نجات مردم، بلکه برای گرفتن انتقام شخصی دست به کار می‌شود. ریشه این انتقام، کم‌فروشی همسر تویستی به آقای سوت‌صورتی است که یک ماهی ۷۵۰ گرمی را به جای ماهی یک کیلویی به او می‌فروشد و وقتی سوت‌صورتی اعتراض می‌کند، با خشم و فریاد زن مواجه می‌شود. بنابراین، سوت‌صورتی از روش غیب‌شدن استفاده می‌کند تا انتقام بگیرد. او غیب می‌شود و هم سر زن و مرد داد می‌کشد و هم این که چند سیلی به گوش آن‌ها می‌زند. مردم جمع می‌شوند، به زن و مرد می‌خندند و سبب زمینی به سوی آن‌ها پرتاب می‌کنند. مردی تقلب تویستی را فاش می‌کند و نشان می‌دهد که زیر کفه ترازوی تویستی با چیزی سنگین شده است. تویستی می‌گوید: امروز همه اجناس ما برای شما مردم باشد و هر کس هر چه خواست، بردارد. مردم هجوم آورده، اجناس را بر می‌دارند و تویستی و همسرش پا به فرار می‌گذارند و از شهر می‌روند. در راه، سوت‌صورتی را می‌بینند و همسر تویستی می‌فهمد که همه این ماجراها زیر سر سوت‌صورتی است. سوت‌صورتی، ماهی را به آن‌ها نشان می‌دهد و آن‌ها از او می‌گریزند.

داستان از فضای فانتزی، صمیمی و ساده‌ای برخوردار است و کنش‌های داستان، یکی پس از دیگری به سوی نقطه اوج پیش می‌رود. شخصیت‌ها تپیک هستند، پیچیدگی‌های روانی ندارند و با سادگی و معصومیتی کودکانه در داستان انجام وظیفه می‌کنند. آمدن این داستان به عنوان اولین داستان این مجموعه، خوانندگان را به خواندن داستان‌های دیگر تشویق می‌کند و با پایان شاد و امیدوارانه‌اش، لذتی انسانی به مخاطب هدیه می‌دهد. همچنین، بسیاری از ویژگی‌های این داستان، در داستان‌های دیگر مجموعه هم وجود دارد.

داستان دوم، «یک جشن عالی» نام دارد و در آن، سوت‌صورتی با دختر و پسری دوقلو مواجه می‌شود که یکی لبخند بر لب دارد و دیگری برقی چشمانش جالب توجه است. این دو در حال آماده شدن برای برگزاری جشن تولدشان هستند، ولی درست روز قبل از جشن، دچار سیاه سرفه می‌شوند. لبخند و برقی از لب و چشم آن‌ها دور می‌شود. سوت‌صورتی چون قبلاً سیاه سرفه گرفته و نسبت به این بیماری ایمن است به دیدنشان می‌رود و می‌کوشد به آن‌ها کمک کند. در ادامه، جن‌هایی که مانند سوت‌صورتی با آدم‌ها فرق دارند، به او ملحق می‌شوند و به آن‌ها کمک می‌کنند، جن‌هایی مانند قفلکی، کلاه زنگوله‌ای، نوک پا، گردالی و ... در پایان این داستان، مولی (دختر بچه) دیالوگ جالبی دارد که آخرین جمله آن می‌تواند پیام داستان و نتیجه انسانی-اخلاقی آن باشد: «این آقای سوت‌صورتی چه آقای خوبی. اون مهربون‌ترین آدم دنیاست. وقتی اوضاع بده و آدم خیلی ناراحته، میاد و همه چیز رو درست می‌کنه. کاش منم مثل اون بودم.» (ص ۲۶)

نام داستان سوم، «معمایی برای خانواده جونز» است. گربه‌ای به دلیل این که صاحبانش به مسافرت رفته و فکری برای غذای او نکرده‌اند، از بی‌غذایی لاغر و نحیف شده است. باز هم سر و کله سوت‌صورتی پیدا می‌شود، به گربه غذا می‌دهد و صاحبان او را با گرسنگی دادن به آن‌ها تنبیه می‌کند. اگرچه گرسنگی دادن به صاحبان گربه کمی خشن می‌نماید، در این داستان تنها راه حل ممکن برای این است که آن‌ها متوجه اشتباهاتشان شوند.

نام داستان چهارم این است: «آقای سوت‌صورتی و بادکنک». دختر بچه‌ای به نام سوزی، یک بادکنک آبی می‌خواهد که قیمت آن سه پنی است. سوزی با کار کردن برای یک زن و مادر خود، پول بادکنک را فراهم می‌آورد، ولی پسر بچه‌ای مردم‌آزار به نام جیمی گنده، او را از داشتن بادکنک محروم می‌کند. آقای سوت‌صورتی به سراغ جیمی می‌رود، او را تنبیه و سوزی را خوشحال می‌کند. اگرچه در نگاه اول تنبیه جسمانی جیمی، کمی برای کودکان و نوجوانان مناسب نمی‌نماید، ایده بنیادی و پیام نهایی آن این

**در رفتار
سوت‌صورتی
بسیاری عناصر
وجود دارد که
او را با
اسطوره‌های
مختلف،
مانند لوکی
(شیطان - خدای
نیرنگ‌باز
اسکاندیناویایی)،
هرمس (پیک و
پیام‌رسان خدایان در
یونان باستان) و یا
هادس (خدای مرگ در
یونان باستان)
شبیه می‌کند؛
عناصری هم‌چون
ترفندهای رندانه،
غیب شدن،
پند دادن و
کمک‌کردن. دو
عنصر در رفتار
سوت‌صورتی نیز
او را به مهر - میترا
(خدای مهر و جنگ در
ایران و اروپا)
شبیه می‌کند**





عدم تناسب را تلطیف و موجه می‌کند. پیام نهایی چنین تنبیهی این است که هر کنشی، یک واکنش و باز خوردی در پی دارد و هیچ رفتاری بی‌پاسخ نیست. جالب این که سوت‌صورتی، پدرا نه به جیمی می‌گوید: « پسر، لازم بود درسی بگیری که گرفتی.» (ص ۵۰)

ایده واکنش و باز خورد در داستان اول، سوم و چهارم و بیشتر داستان‌های مجموعه به روشنی وجود دارد و شاید متأثر از ایده « چشم در برابر چشم » باشد که در فرهنگ دینی کهن جهان ریشه دارد و طبق آن هر خسارتی را با خسارتی همسنگ آن باید جبران کرد. شاید امروزه این ایده در جهان یهودی و مسیحی تغییر کرده و پیشرفته‌تر شده باشد، ولی در نیمه اول قرن بیستم در انگلستان قابل قبول می‌نموده است.

نکته بسیار مهم در داستان بادکنک، این است که وقتی سوزی در حال جابه‌جا کردن یک جعبه سنگین است و آقای سوت‌صورتی به او پیشنهاد کمک می‌دهد، سوزی نمی‌پذیرد و می‌گوید می‌خواهم پول جمع کنم و بادکنک بخرم، اگر شما به من کمک کنید، پول مال شما می‌شود! سوت‌صورتی هم کمک متافیزیکی و جادوگرانه‌ای به او نمی‌کند و فقط برای او آرزوی

موفقیت می‌کند. نپذیرفتن کمک از سوی سوزی بسیار تحسین‌برانگیز و انسانی و پیامی انسان‌گرایانه در دل داستانی حکایت‌گونه و فانتزی است.

داستان پنجم، « سیرک آقای سوت‌صورتی »، درباره بیماری یک دختر بچه به نام الین، درست پیش از رفتن به سیرک است. آقای سوت‌صورتی وارد ماجرا می‌شود و دور از چشم مادر الین، با اسباب‌بازی‌های او، برایش سیرک باشکوهی درست می‌کند. در این داستان، تغییر فضای داستان از حالت رئالیستی و واقع‌گرایانه، به حالتی سوررئالیستی و فراواقع‌گرایانه، آن قدر نرم و نامحسوس انجام می‌شود که برای مخاطب، دلنشین و قابل پذیرش است. فضای کلی این داستان، به آثار رئالیسم جادویی نزدیک شده و شبیه یکی از داستان‌های گابریل گارسیا مارکز است که برای کودکان نوشته و در آن دو کودک که پدر و مادرشان در خانه نیستند، با اشیای موجود در خانه، به سفری دریایی می‌روند.

داستان ششم، « آقای سوت‌صورتی و ترسوها » نام دارد. دو پسر بچه به نام‌های جان و آلن، هر روز هم‌کلاسی خود، پل را اذیت می‌کنند و باعث می‌شوند وسایل او از بین برود و خودش دیر به مدرسه برسد. یک روز به طور اتفاقی سوت‌صورتی متوجه این مسئله می‌شود و عجیب این که آزارهای جان و آلن را می‌بیند، ولی در همان لحظه به کمک پل نمی‌شتابد و چند ساعت بعد پاسخ آن‌ها را می‌دهد. این شاید به دلیل پیشینه دینی و اسطوره‌ای شخصیت‌های این چنینی باشد که متأثر از آن، مجازات خاطی را به زمانی در آینده موکول می‌کنند. این زمان مجازات در دین، آخرت است و در آثاری با پیشینه‌های دینی، زمانی در آینده دور یا نزدیک.

از نکات جالب این داستان، می‌توان به این اشاره کرد که سوت‌صورتی گاهی یادش می‌رود که غیب شده است و صداهایی تولید می‌کند که موجب تعجب دیگران است. این نکته در داستان بادکنک هم وجود دارد و نشانگر نیمه انسانی شخصیت سوت‌صورتی است که مانند انسان‌ها به فراموشی دچار شده یا تأخیر می‌کند.

نام داستان هفتم این است: « آقای سوت‌صورتی بامزگی می‌کند ». این داستان را شاید بتوان زیباترین، واقع‌گرایانه‌ترین، باورپذیرترین و پندآموزترین داستان این مجموعه دانست؛ چون نه با انتقام صرف، بلکه با تغییر رفتار آنتاگونیست یا ضدقهرمان داستان پایان می‌یابد. سوت‌صورتی در این داستان، به شکل‌های مختلفی در می‌آید و به پسر بچه یا دختر بچه تبدیل می‌شود. این تغییر شکل، در قصه‌های عامیانه به شکل‌های مختلفی وجود دارد و از ویژگی‌های جذاب آن‌هاست. در این داستان، تپله‌ها به سیب‌های گندیده، سکه‌ها به فلزهایی داغ و سوزان و یک عروسک به حیوانی واقعی و خشن تبدیل می‌شود و این تغییر و تبدیلات، از نشانه‌های فانتزی و نمایانگر نیمه جادوگرانه و جن‌وار سوت‌صورتی هستند.

داستان هشتم، « آقای سوت‌صورتی و قلک » نام دارد و این‌گونه آغاز می‌شود: « مدتی بود که مشکلی پیش نیامده بود تا سوت‌صورتی بخواهد اصلاحش کند و از این بابت بسیار راضی بود. او با خودش می‌گفت: شاید دنیا داره بهتر می‌شه! شاید کم کم رفتار مردم تغییر کرده و با هم مهربون‌تر شدن! شاید دیگه احتیاجی نیست که بگردم و بدی‌ها رو اصلاح کنم! شاید بهتر باشه برگردم به دهکده خودم و با آرامش کنار گریه‌ام سوتی زندگی کنم! » (ص ۸۵)

اما سرقت عجیبی انجام می‌شود؛ آن هم از یک خواهر و برادر. سوت‌صورتی مانند یک کاراگاه وارد ماجرا می‌شود، سارق را

داستان
از فضای فانتزی،
صمیمی و ساده‌ای
برخوردار است و
کنش‌های داستان،
یکی پس از
دیگری به سوی
نقطه اوج
پیش می‌رود.
شخصیت‌ها
تئپیک هستند،
پیچیدگی‌های
روانی ندارند
و با سادگی و
معصومیتیکو دکانه
در داستان
انجام وظیفه
می‌کنند.

در داستان
«معمایی برای
خانواده جونز»،
سوت‌صورتی
نان و غذا را
بر دوش می‌گیرد
و در خانه
فقرا می‌گذارد.
این عمل او یادآور
کمک‌هایی
است که
در فرهنگ‌های
مختلف روایت شده
و نشان‌گر شباهت
نگاه مردمان
در زمان‌ها و
مکان‌های مختلف،
به نوع کمک‌کردن
به فقرا و بازتاب
این نگاه در
ادبیات عامیانه و
حکایت‌های
فانتزی است.

مجازات می‌کند و دوباره غیب می‌شود: «چون خوشش نمی‌آید که زیاد از او تشکر کنند.» (ص ۹۴)
دو نکته جالب: ۱. سوت‌صورتی با همه امکانات جتی و جادویی که دارد و می‌تواند غیب شود، از قدرت فوق طبیعی‌اش به نفع خود سوء استفاده نمی‌کند و گاهی بی‌پول می‌شود. ۲. تنها ظاهر شیک و باوقار آدم‌ها نشان‌دهنده پستی و درستی بودن آن‌ها نیست و گاهی یک سارق بی‌رحم، یک مرد خوش‌پوش و ظاهراً باوقار می‌تواند باشد.

داستان نهم، «فکر بکر آقای سوت‌صورتی» نام دارد. این داستان را می‌توان در کنار داستان هفتم، از زیباترین، واقع‌گرایانه‌ترین، باورپذیرترین و پندآموزترین داستان‌های این مجموعه دانست. در این داستان، نیمه جتی و غیرانسانی سوت‌صورتی محو و تنها در گوش‌های دراز او دیده می‌شود. سوت‌صورتی با انسانیت تمام، می‌کوشد به یک پیرزن، یک اسب پیر و یک کودک کمک کند و زندگی شاد و مفیدی برای آن‌ها فراهم آورد. بلایتون، نویسنده کتاب، در این داستان، به مرزهای انسانی شخصیت‌ها نزدیک می‌شود و نشان می‌دهد که بدون استفاده از امکانات جادویی هم می‌توان آقای سوت‌صورتی بود و به دیگران کمک کرد.

تشبیه پیرزن به اسب پیر که توسط خود پیرزن گفته می‌شود، از نکات جالب این داستان است. اسب پیر با کمک کردن به پیرزن و به گردش بردن او، وجود خود را ارزشمند و مفید می‌یابد و پیرزن نیز با خریدن اسب از صاحب او، اسب را از افسردگی و مرگ نجات می‌دهد. با توجه به فضای فانتزی داستان، حتی می‌توان پیوند اسب پیر و پیرزن را نمادی از مهر و محبتی دانست که پیر و جوان نمی‌شناسد، در دل هر کس می‌تواند بجنبند و بسیار انسانی و ارزشمند بوده و ممکن است سر به رسوایی هم نزنند.

در داستان دهم، «آقای سوت‌صورتی و تخم مرغ‌ها»، باز هم با یک سرقت بی‌رحمانه رو به روییم، سرقت تخم مرغ‌ها توسط یک آدم بزرگ از یک دختر بچه. سارق، آقای اسماری است: «آقای اسماری خودمون که همیشه به کلیسا می‌ره، سرودهای کلیسا رو با صدای خیلی بلند می‌خونه، هر وقت می‌شنوه کسی کار بدی کرده، سرش رو تکون می‌ده و ظاهراً خیلی ناراحت و متعجب می‌شه و حالا داره تخم مرغ‌های آنابل کوچولو رو می‌زد!» (ص ۱۱۰)

در این داستان نیز سوت‌صورتی به جادو متوسل می‌شود. تخم‌مرغ‌ها می‌ترکند، یکی از تخم‌مرغ‌ها بوی گندی تولید می‌کند و آقای اسماری در جلسه اقتصادی مهم خود، به سبب صدای ناهنجار و بوی گند آن‌ها مورد سرزنش قرار می‌گیرد. یکی از تخم‌مرغ‌ها هم پا در می‌آورد و از سر و کول او بالا می‌رود. سپس آقای اسماری، نزد سوت‌صورتی، مانند گناهکاری که نزد کشیش خود اعتراف کند، اعتراف و اظهار پشیمانی می‌کند. سرانجام سوت‌صورتی به خانه بر می‌گردد و ماجرا را برای گربه خود، سوتی، تعریف می‌کند و سوتی از خنده غش و ریسه می‌رود. «می‌دانید وقتی گربه‌ای غش و ریسه برود، خیلی بامزه می‌شود.» (ص ۱۱۴)
آخرین داستان این است: «آقای سوت‌صورتی به مدرسه می‌رود». در این داستان، دو پسر بچه قلدر که بچه‌ها را اذیت می‌کنند، در حال تعقیب بچه‌ها هستند و به آقای سوت‌صورتی بر می‌خورند. سوت‌صورتی همان لحظه و همان جا با آن‌ها برخورد می‌کند، ولی نتیجه لازم را نمی‌گیرد. پس تصمیم می‌گیرد بلاهایی را که قلدرها بر سر بچه‌های دیگر می‌آورند، سر خود آن‌ها بیاورد. قلدرها به سختی تنبیه می‌شوند و با هم به دعوا و زد و خورد می‌پردازند. آقای سوت‌صورتی آن‌ها را برای عصرانه به خانه‌اش دعوت می‌کند و وقتی بچه‌های قلدر می‌فهمند سوت‌صورتی این بلاها را سرشان آورده، معذرت‌خواهی می‌کنند و قول می‌دهند که رفتارهای زشت‌شان را تکرار نکنند.

اگرچه در این داستان هم از عناصر جادویی و غیب‌شدن سوت‌صورتی استفاده شده، نتیجه آن، تنبیه همراه با آموزش و اصلاح است که بسیار انسانی و واقع‌گرایانه است و احتمالاً تأثیر مثبتی روی مخاطبان کودک خواهد نهاد.
سوت‌صورتی در پایان به بچه‌های قلدر می‌گوید: «اگه با آدم‌های بدجنس و نامهربون گه‌گاه همون رفتاری بشه که خودتون با دیگران می‌کنن، اون وقت می‌فهمن رفتار بد چه مزه‌ای داره! البته گاهی لازمه این آدم‌ها بیش از یک بار درس بگیرن. شاید دو، چهار یا حتی شیش بار.» (ص ۱۳۲)

آخرین جملات کتاب نیز نشان می‌دهد نویسنده کتاب، چه دیدگاهی نسبت به شخصیت سوت‌صورتی و نوع آموزش و تربیت او دارد: «سوت‌صورتی مهربان است، ولی اگر بخواهد چیز غلطی را اصلاح کند، خیلی سرسخت می‌شود!» (ص ۱۳۲) این جمله علی‌رغم این که خصلت رئوف و مهربانانه سوت‌صورتی را می‌نمایاند، جنبه قهار و انتقام‌جویانه او را نیز نشان می‌دهد. شاید بتوان داستان‌های این مجموعه را شکل‌گسترش یافته و داستانی‌شده این شعر سعدی دانست که می‌گوید: «درشتی و نرمی به هم در به است/ چو فاسد که جراح و مرهم‌نه است.»

نکته‌ها و نظرها

۱. در آغاز اولین داستان، توصیفی از سوت‌صورتی می‌شود که نشان می‌دهد این شخصیت، به عنوان یار و یاور مظلومان شناخته شده است. شاید این توصیف مربوط به عقاید مردم انگلیس بوده که در این صورت بهتر بود جمله آغازین این کتاب، چیزی شبیه این باشد: «در باورهای مردمی ما انگلیسی‌ها ...» چنین جمله‌ای هم پیشینه فرهنگی شخصیت داستان را نشان می‌داد و هم این که آن را باورپذیرتر می‌کرد. البته در چنین مواردی معمولاً نویسنده اصلی، لزوم ذکر این گونه جملات را احساس نمی‌کند؛ چون برای مخاطبان جامعه خود می‌نویسد و بسیاری قرارداد ناگفته و اطلاعات مشترک میان نویسنده و مخاطب وجود دارد. پیشنهاد من این است که مترجمان محترم، هنگام ذکر موارد خاص و ناآشنا، توضیح کوتاهی بر متن بیفزایند تا مسئله، برای خوانندگان (به‌ویژه برای

کودکان و نوجوانان) روشن شود و دچار سردرگمی و ابهام نشوند.

۲. در داستان «معمایی برای خانواده جونز»، سوت‌صورتی نان و غذا را بر دوش می‌گیرد و در خانه فقرا می‌گذارد. این عمل او یادآور کمک‌هایی است که در فرهنگ‌های مختلف روایت شده و نشان‌گر شباهت نگاه مردمان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، به نوع کمک کردن به فقرا و بازتاب این نگاه در ادبیات عامیانه و حکایت‌های فانتزی است.

۳. سوت‌صورتی موجودی فانتزی و نیمه انسان و نیمه جن است و یادآور سانتورهای یونانی که نیمی انسان و نیمی حیوان بودند (بالا تنه انسان و پایین تنه اسب داشتند) و گاهی به انسان‌ها کمک می‌کردند. کمک کردن اصولاً چیز خوبی است؛ البته نه به کسانی که علیه انسان‌ها و ارزش‌های انسانی فعالیت می‌کنند. سوت‌صورتی هم به کسانی که آسیب دیده‌اند و تحت ظمی قرار گرفته‌اند، کمک می‌کند؛ آن هم با استفاده از نیروی غیب شدن خود. او مانند قاضی یا جلادی مهربان و قرون وسطایی، هر بدی را با بدی مجازات می‌کند که این شعر خیام را به یاد ما می‌آورد: «من بدکنم و تو بد مجازات دهی / پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو!»

۴. در رفتار سوت‌صورتی بسیاری عناصر وجود دارد که او را با اسطوره‌های مختلف، مانند لوکی (شیطان- خدای نیرنگ‌باز اسکانندیناویایی)، هرمس (پیک و پیام‌رسان خدایان در یونان باستان) و یا هادس (خدای مرگ در یونان باستان) شبیه می‌کند؛ عناصری هم‌چون ترفندهای رندانه، غیب شدن، پند دادن و کمک کردن. دو عنصر در رفتار سوت‌صورتی نیز او را به مهر- میترا (خدای مهر و جنگ در ایران و اروپا) شبیه می‌کند: ۱) گشتن در جهان و کنج‌کاوانه نگاه کردن به مردمان، برای یافتن مظلومان و نیازمندان و کمک کردن به آن‌ها ۲) دو چهره بودن سوت‌صورتی که هم رئوف و مهربان و هم انتقام‌جو و قهار است.

۵. کمک‌های سوت‌صورتی از نوع کمک‌های فرشتگان به آدمیان است و در قرن حاضر که متافیزیک از اعتبار گذشته خود برخوردار نیست، چنین کمک‌هایی مانند بوی نانی است که به گرسنگان برسد. در قرن ما به روایت رسانه‌ها، فرشتگان صلح، دوستی و کمک، آرم هلال احمر و صلیب سرخ دارند و گاهی لباس‌های نظامی می‌پوشند و به انواع تسلیحات مدرن مجهزند. بعضی از آن‌ها نیز حامیان حقوق بشر نام گرفته‌اند و سوت‌صورتی‌وار در پی کمک به نوع بشر فعالیت می‌کنند. اینان نه گوش دراز دارند و نه می‌توانند به طور خودخواسته غیب شوند، بلکه گاهی نقص‌های جسمانی دارند و چشمان تیزیابی به نظاره آنان نشسته است. نویسنده ارجمند کتاب به هادس شتافته است ولی، می‌توان پرسید در چنین دنیایی که وصف کردیم، سوت‌صورتی‌ها چه کسانی هستند و بدون غیب شدن، چگونه می‌توان به انسان‌ها کمک کرد؟

۶. در هیچ یک از داستان‌ها معلوم نمی‌شود واژه سوت در نام سوت‌صورتی، بر چه چیزی دلالت می‌کند. (؟)

۷. اگر داستان هفتم، داستان دهم باشد و داستان نهم، داستان آخر باشد، سیر داستان‌ها از فانتزی به واقعی می‌شود که می‌تواند جالب و معنادار باشد.

بعضی از جمله‌های جالب

«قایم موشک وقتی آقای سوت‌صورتی چشم می‌گذاشت، خیلی جالب بود؛ چون اول از همه خانم گردالی را پیدا می‌کرد، از بس که خانم گردالی می‌خندید و هر جا که قایم می‌شد، نمی‌توانست راحت بیرون بیاید.» (ص ۲۳)

«مولی از آقای سوت‌صورتی خواست که دم گوش گربه وردی بخواند تا او هم بتواند غیب شود، اما گربه نتوانست خوب یاد بگیرد و فقط یک پایش را غیب کرد که همه خیلی خندیدند.» (ص ۲۴)

«گربه کوچولو هر وقت سوت‌صورتی را می‌بیند، بالا و پایین می‌پرد و میومیو می‌کند. وقتی سوت‌صورتی نامرئی است و گربه کوچولو خودش را به او می‌مالد، خیلی بامزه است. اگر شما هم او را ببینید که خودش را به هوا می‌مالد، خیلی می‌خندید.» (ص ۳۶)

«الین گفت: آقای سوت‌صورتی، هیچ نمی‌دونستم خرس‌های من می‌تونن این قدر بامزه باشن. آگه بیشتر بخندم، دهنم پاره می‌شه.» (ص ۵۸)

